

از ایمنی گله‌ای تا مبارزه برای رهایی



امین حسوری

آبان ۱۳۹۹

از ایمنی گله‌ای تا مبارزه برای رهایی

امین حصوری

۹ آبان ۱۳۹۹

دریافت متن در [نسخه‌ی ورد](#)

درآمد

از میانه‌ی مارس ۲۰۲۰، پس از آنکه سازمان بهداشت جهانی جهانی‌بودن پاندمی کرونا را رسماً تأیید نمود، سیاست «ایمنی گله‌ای»^۱ (Herd Immunity) به‌عنوان راهکاری ممکن برای رویارویی با این پاندمی موضوع بحث‌های مناقشه‌انگیزی بوده است. در هفته‌های اخیر با اوج‌گیری موج جدید پاندمی کرونا در بسیاری از کشورها، بار دیگر این مناقشات شدت یافته است. برای مثال، به‌تازگی جمع بزرگی از کارشناسان و نخبگان «واقع‌گرا» (از حوزه‌های مختلف علمی، تخصصی و اقتصادی) طی [بیانیه‌ای](#) خواهان اجرای جهانی این سیاست شده‌اند^۲؛ و در سوی دیگر، انبوهی از متخصصان برجسته (از جمله، در این [بیانیه‌ی جمعی](#)) و چهره‌های جهانی، نظیر مدیر سازمان جهانی بهداشت، بارها نسبت به غیرعلمی‌بودن این رویکرد و خطرات و هزینه‌های انسانیِ رواج آن [هشدار](#) داده‌اند.

۱. در مطبوعات و رسانه‌های فارسی معادل‌های محترمانه‌تری برای سیاست ایمنی گله‌ای (Herd Immunity) وضع شده است؛ نظیر «ایمنی/مصونیت جمعی». من ترجیح می‌دهم همان ترجمه‌ی تحت‌اللفظی این اصطلاح را به‌کار ببرم. چون این راهکار شبه‌علمی که متأثر از عقل سلیم بورژوازی بر در کی تماماً کارکردگرایانه تکیه دارد، اساساً حرمتی برای انسان قایل نیست، بهتر است آن را با نام حقیقی‌اش بنامیم.

۲. اکنون درباره‌ی خاستگاه و جایگاه علمی این بیانیه ([Great Barrington declaration](#)) تردیدهای جدی وجود دارد. از یک‌سو این بیانیه توسط موسسه‌ی تحقیقات اقتصادی آمریکا (American Institute for Economic Research) تنظیم شده است که از مدافعان سرسخت اقتصاد بازار است و نقش محوری انسان در تغییرات اقلیمی را انکار می‌کند. و از سوی دیگر، بنا به گزارش [گاردین](#)، بسیاری از امضاهای قیدشده در ذیل آن جعلی‌ست.

موضوع محوری نوشتار حاضر وارسیدن آن است که فارغ از این مناقشات، سیاست ایمنی گله‌ای تا چه حد اجتناب‌پذیر است و یا تا چه حد در عمل اجرا شده است. در پاسخ به این پرسش، این متن می‌کوشد نشان دهد که نظام مبتنی بر اقتصاد سرمایه‌داری عملاً برای بقای شالوده‌های خود راه دیگری جز پیشبرد این سیاست ندارد، هرچند مرزها و محدودیت‌هایی عینی بر نحوه و دامنه‌ی اجرای آن وجود دارند؛ از جمله خطر فروپاشی اجتماعی و پیامدهای سیاسی آن. این اجبار همچنین شامل کشورها و دولت‌هایی می‌شود که جایگاه نازل‌تری در اقتصاد سرمایه‌داری دارند، اما همزمان بخش جدایی‌ناپذیری از زنجیره‌ی سازوکارهای جهانی آن هستند؛ کشورهایی که در آن‌ها نهاد دولت فراتر از میانجی‌گری صرف ملزومات انباشت جهانی سرمایه، سیطره‌ای تام بر همه‌ی شئون جامعه، اقتصاد و سیاست دارد.

هدف ضمنی این متن اشاره به امکان و ضرورت شکل‌گیری سیاست بدیل در بطن همین تناقض است: اگر پاندمی کرونا به یک بحران ژرف و فراگیر جهانی بدل شده است (با تبعات فزاینده‌ای که به‌همین‌وار از راه خواهند رسید)، و اگر پیشبرد حداکثری سیاست ایمنی گله‌ای به‌قیمت جان و زندگی انبوهی از انسان‌ها، راهکار اجتناب‌ناپذیر دولت‌ها برای نجات سرمایه و/یا حیات خویش از گزند پیامدهای این بحران است، پس سیاست بدیل ضدسرمایه‌دارانه باید از دل مواجهه‌ی فعال با همین بحران شکل گیرد. توالی و تشدید بحران‌های سرمایه‌داری در سال‌های اخیر به‌روشنی مؤید آن است که تلاش در جهت فراخواندن و/یا تقویت چنین سیاستی بیش از آن‌که برآمده از یک اتوپیای سیاسی باشد، ضرورتی عاجل برای حیات ستمدیدگان و تداوم حیات بر روی این سیاره است.

۱. تقدیس مرگ؛ مقدمه‌ی کشتار جمعی

مرگ انسان رویدادی تکان‌دهنده است؛ هم برای بازماندگان و هم برای آنان که به‌واسطه‌ی مواجهه با این رویداد، واقعیت انکارناپذیر مرگ را بسی نزدیک می‌بینند. از دیرباز واکنش تاریخی بشر به این ناتوانی هستی‌شناختی یا همانا شکنندگی زندگی، گرامی‌داشتن نفس زندگی بوده است، که به‌موجب آن حق زندگی در فرهنگ‌ها و ادیان و تمدن‌های مختلف منزلتی بنیادین یافته است. در جهان مدرن هم بخشی از وظایف دولت‌ها پاس‌داشت و تأمین حق زندگی برای همگان است و مشروعیت آن‌ها نیز پیش از هر چیزی در گرو تعهد به این وظیفه‌ی عام است. ولی رویدادهایی نظیر کشتارهای جمعی و پاندمی‌های مرگ‌بار در این انتظار و تصور پیشینی ترک می‌اندازند. نخست از این نظر که قاعده‌مندی نسبی مرگ از میان برمی‌خیزد: تداوم حیات یا مرگ از حیطة‌ی پیش‌بینی‌های متعارف خارج شده و به تصادف محض وابسته می‌شود. انسان‌های مرده با اعدادی شمرده می‌شوند که هر دم بزرگ‌تر می‌شوند و تکرار مستمر این اعداد، مرگ را از استثنائی دوردست به قاعده‌ای ملموس و نزدیک بدل می‌سازد. و از آنجا که زندگی

همه‌ی افراد به تابعی از رویارویی محتمل با مرگ بدل می‌شود، مرز بین قلمروهای مرگ و زندگی ناپدید می‌گردد.

اما زایل شدن انتظارات پیشینی از تقدم بدیهی حق زندگی (در مواجهه با کشتارها یا مرگ‌ومیر جمعی) وجه دیگری هم دارد که به ماهیت و کارکردهای ساختاری دولت بازمی‌گردد. در نظام‌های توتالیتر، که تصویر روشنی برای فهم ماهیت قدرت دولت به‌دست می‌دهند، قلمروژدایی بین ساحت‌های مرگ و زندگی، بنا به دلایلی ساختاری و کارکردی، بخشی از تجربه‌ی زیسته‌ی روزمره‌ی شهروندان است. در انطباق با این واقعیت و ضرورت‌های وجودی آن، در ایدئولوژی رسمی این نظام‌ها مرگ تقدیس می‌شود و آمادگی برای پذیرش مرگ بالاترین ارزش قلمداد می‌گردد. به‌بیان دیگر، وجود انسان‌ها به ابزارهایی در خدمت نیازهای نظام حاکم بدل می‌شود؛ و ابزار بنا به ماهیت دورانداختنی‌ست. بر این اساس، به‌سادگی می‌توان توضیح داد که در جغرافیای سیاسی ایران یا جایی نظیر آن (که دشوار بتوان یافت) وقوع یک پاندمی مرگ‌بار چرخشی در رویکرد کلی حاکمان ایجاد نمی‌کند. به‌عکس، تقدیس ایدئولوژیک مرگ و ابزارانگاری شهروندان (در خدمت اهداف نظام حاکم) زمینه‌ی مناسبی برای مدیریت اشکال جدید مرگ‌ومیر جمعی فراهم می‌آورد، بی‌آنکه سمت‌وسوی کلی حرکت نظام و اولویت‌های اصلی آن مختل گردند. تصادفی نیست که درست در بحبوحه‌ی وحشت و نگرانی عمومی از تلفات سنگین موج سوم کرونا در ایران و فشار خُردکننده‌ی کمبودهای حاد دارو و خدمات درمانی، رئیس‌جمهور (سخن‌گوی رسمی دستگاه حاکم) در اظهارنظری -که یادآور لغزش زبانی فرویدی‌ست- به مردم این نوید را می‌دهد که به‌زودی «قادر خواهیم بود» هر قدر که خواستیم تسلیحات نظامی بخریم یا صادر کنیم.

اما ساده‌انگاری‌ست اگر تصور کنیم پدیده‌ی ابزارانگاری جان انسان‌ها یا فرعی‌انگاشتن حیات شهروندان مختص نظام‌های سیاسی توتالیتر است. درست است که -برای مثال- در ایران بنا به دلایل زیادی سلطه‌ی سیاسی تمام‌عیاری حاکم است که با مختل‌سازی حیات اجتماعی این ابزارانگاری بی‌رحمانه را به مرزهایی باورنکردنی کشانده است (طوری که به‌تعبیر هگل افزایش بی‌حد کمیت به ظهور کیفیت تازه‌ای انجامیده است)، اما این پدیده در دنیای امروز ماهیتی کمابیش جهان‌شمول دارد، یعنی دولت‌های «متعارف» هم کارکرد ماهیتاً متفاوتی ندارند. به‌بیان دیگر، آنچه در ایران می‌گذرد صرفاً نمودی اکستریم از یک رویه‌ی جهانی‌ست؛ جهانی که روح سرمایه‌داری بر آن حاکم است. در ادامه‌ی این نوشتار می‌کوشم این مدعا را ثابت کنم. نخست کلیاتی درباره‌ی برخی تناقضات درونی نظام سرمایه‌داری و تشدید آن‌ها در چالش کنونی دولت‌ها با بحران کرونا مطرح می‌نمایم. سپس تحلیلی از رویکرد دولت آلمان به پاندمی کرونا و نسبت آن با سیاست ایمنی گله‌ای ارائه می‌کنم. چرا که دولت آلمان، که به قانون‌مداری شهره است، در میان کشورهای پیشرفته تاکنون یکی از موفق‌ترین کارنامه‌ها را در مواجهه با پاندمی کرونا داشته است. در همین بخش، در موارد بسیاری (عمدتاً در پانویس‌ها) به وضعیت ایران هم ارجاع خواهیم داد تا برخی خصلت‌ها و اشتراکات عمده در جهت‌گیری‌های کلی را برجسته‌نمایم. و سرانجام، در

جمع‌بندی این نوشتار به موقعیت ایران در چنبره‌ی بحران کرونا بازخواهم گشت، تا در نهایت به امکانات و ضرورت‌هایی برای فراخواندن سیاست بدیل اشاره کنم.

۲. جان شهروندان در اولویت است، ولی ...

تا پیش از پاندمی کرونا کمتر دولتی مستقیماً اذعان داشته است که مقدم بر حفظ جان شهروندان، اولویت «کارکردی» دیگری هم برای آن وجود دارد. در عمل بسیاری از دولت‌ها بنا به دلایلی ساختاری که نهاد دولت را به پویای سرمایه پیوند می‌دهد و مجریان دولت را به منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار متعهد می‌سازد، همواره «رشد اقتصادی» را مقدم می‌دارند. این تناقض ژرف به‌طور معمول در ساختار نظام لیبرال‌دموکراسی در کشورهای پیشرفته بحرانی نمی‌شود. خواه به‌دلیل نفوذ وسیع آموزه‌های بورژوازی که جدایی اقتصاد از جامعه^۳ و تقدم آن بر جامعه را نزد شهروندان درونی ساخته‌اند؛ یعنی این گزاره که اقتصاد (سرمایه‌داری) در خدمت حیات جامعه و (حتی) شرط حیات آن است. و خواه به این دلیل که کشورهای پیشرفته‌ی لیبرال‌دموکراسی به‌واسطه‌ی جایگاه‌شان در هرم جهانی سرمایه‌داری و نوع پیوند امپریالیستی با «جنوب جهانی» عمدتاً قادر بوده‌اند پیامدهای اجتماعی جدایی و سروری اقتصاد را به مردم مناطق محروم جهان برون‌فکنی کنند؛ طوری که این سلطه‌ی استثمارگری همچون ضربه‌گیری برای تخفیف پیامدهای شکاف طبقاتی در جوامع پیشرفته عمل می‌کند. در کنار این‌ها، عواملی چون ناسیونالیسم و سیاست‌زدایی از فضای عمومی هم نقش‌های مکملی ایفا می‌کنند. در برهه‌های خاصی که شکاف بین اقتصاد و جامعه موقتاً برجسته می‌شود یا پیامدهای منفی آن مانند همیشه قابل مهار نیستند (نظیر بحران‌های اقتصادی)، دولت‌ها تصمیمات و سیاست‌های خویش را با این استدلال توجیه می‌کنند که هدف اصلی از این تصمیمات/اقدامات حفظ و تأمین رفاه جامعه است (مثلاً جلوگیری از بیکاری انبوه). یعنی به این گزاره متوسل می‌شوند که باید تحت هر شرایطی از درخت اقتصاد محافظت کرد تا حیات جامعه مختل نگردد. در این صورت، پیامدهای منفی حاد این سیاست‌ها برای طبقات پایینی جامعه - به این یا آن طریق - به‌سان هزینه‌های اجتماعی چاره‌ناپذیر (ولی موقتی) برای «خیر همگانی درازمدت» بازنمایی و رفع‌ورجوع می‌گردند. بنابراین، در هر حالت زیربنای استدلالی برای رویکرد متعارف بورژوازی «تقدم اقتصاد بر جامعه»، تأمین شرایط وجودی زیست و رفاه شهروندان است. یعنی حتی دفاع آشکار سیاست‌مداران و ایدئولوگ‌های بورژوازی از ضرورت مقدم‌داشتن اقتصاد بر جامعه نیز در نهایت متکی بر پیش‌فرض اهمیت بی‌چون‌وچرای حیات شهروندان است (که حاصل آن چیزی شبیه این گزاره‌ی پارادوکسیال است: «اقتصاد بر جامعه مقدم است، چون در نهایت حیات جامعه بر هر چیزی مقدم است»).

^۳ یا فک‌شدگی اقتصاد از جامعه، به تعبیر کارل پولانی.

پاندمی کرونا تغییر ملموسی در کارکرد نسبتاً هموار این سازوکار متعارف بازنمایی به وجود آورده است. دست کم تناقض‌های آن را آشکارتر ساخته و بر وجود و ماهیت شکاف بین اقتصاد و جامعه روشنی بیشتری انداخته است. در ابتدا همگان از بی‌اعتنایی آشکار برخی رهبران سیاسی (خصوصاً ترامپ و بولسونارو و یا رئیس‌جمهور ایران) نسبت به خطرات گسترش پاندمی کرونا شگفت‌زده و یا خشمگین شدند. اما زمان زیادی لازم نبود تا دریابیم این به‌اصطلاح مجانبین سیاسی در پافشاری خویش رازی را فاش می‌گویند که رهبران لیبرال‌دموکراسی‌های اروپایی بنا به چارچوب‌های عرفی موجود مجاز نیستند به‌طور علنی به زبان بیاروند: اینکه حفظ اقتصاد سرمایه‌داری (در مورد ایران، پیش از هر چیز، «حیات نهاد دولت») تحت هر شرایطی مقدم بر همه‌چیز است، حتی حیات شهروندان. البته در مقطع کوتاهی بوریس جانسون، نخست‌وزیر بریتانیا (که خویشاوندی‌های شخصیتی-رفتاری مشهودی با دونالد ترامپ دارد)، کوشید از این محدودیت سنتی دست‌وپاگیر فراتر برود و در همین‌راستا آشکارا از لزوم کاربست شیوهی «ایمنی گله‌ای» برای عبور از بحران کرونا در بریتانیا خبر داد.^۴ ولی به‌زودی در اثر رشد بالای شمار مبتلایان و خصوصاً پس از افشای مهندسی شمار مرگ‌ومیر مبتلایان کرونا از سوی نهادهای دولتی، تحت فشار افکار عمومی ناچار شد «از گفته‌ی خویش» عقب‌نشینی کند. هرچند «در عمل» آنچه تاکنون در بریتانیا و بسیاری از کشورهای پیشرفته در مواجهه با کرونا انجام گرفته است، فاصله‌ی چندانی با سیاست ایمنی گله‌ای ندارد (به این موضوع برخواهیم گشت).

اما چه الزامات درونی و ساختاری دولت‌های کشورهای پیشرفته را به اتخاذ چنین سیاستی وامی‌دارد؟ ساده‌تر (و ساده‌لوحانه‌تر) بپرسیم: چرا این دولت‌ها موقتاً فتیله‌ی اقتصاد سرمایه‌داری را به‌نفع تأمین حیات شهروندان پایین نمی‌کشند، تا دست کم مشروعیت سیاسی‌شان به‌خطر نیفتد؟ پاسخ این پرسش در بیانی انتزاعی چنین است: سرمایه به‌سان رابطه‌ی اجتماعی مسلط بر جهان معاصر، در سیر توسعه‌ی تاریخی‌اش به سوژه‌ای بر فراز سر انسان‌ها و طبیعت مبدل شده است. از آنجا که گرایش درونی سرمایه به انباشت بی‌وقفه (نبض حیاتی‌اش) خلاف منافع حیاتی اکثریت انسان‌ها و طبیعت است، بسط سرمایه مدام از جانب این دو حدگذاری شده یا با مقاومت و محدودیت مواجه می‌شود.^۵ در مقابل، رویکرد متعارف سرمایه، جستجوی مسیرهای جدید (تغییر ساختارهای قانونی، توسل به فناوری‌های نو، بسط نظامی-امنیتی نهاد دولت، ادغام ایدئولوژیک طبقه‌ی کارگر، تشدید سیاست‌های امپریالیستی و غیره) برای استمرار پویای تهاجمی خویش است. ولی در همان حال، سرمایه از آمادگی و انعطاف‌پذیری ویژه‌ای برای مصالحه برخوردار است. مصالحه‌ی سرمایه با جامعه و جهان، مسلماً به‌درجات مختلف (بسته به شرایط انضمامی-تاریخی) نرخ انباشت را می‌کاهد، اما در خط سیر تاریخی مشهود سرمایه عموماً عقب‌نشینی‌ای ضروری برای تهاجم وسیع‌تر بعدی بوده است. اساساً بخشی از کارکرد بنیادی نهاد دولت،

^۴ دولت‌های هلند و سوئد هم در مقطعی رسماً در پیش‌گرفتن چنین سیاستی را اعلام کردند.

^۵ به تعبیر توماس سکین، سرمایه به‌منابه‌ی رابطه‌ی اجتماعی که در سطح تجرید همچون ارزش خودافزا ظاهر می‌شود، در سطح تاریخی-انضمامی همواره با مقاومت دو ارزش استفاده مواجه است: یکی قوه‌ی کار و دیگری طبیعت.

به‌سانِ شالوده‌ی اصلی پیکریابی سیاسی سرمایه، تأمین شرایط و ملزومات این رویکرد دوگانه‌ی پیشروی و مصالحه است. حال اگر پای بحرانی فراگیر در میان باشد که حیات سرمایه را تهدید کند، چهره‌ی مصالحه‌گر سرمایه بی‌درنگ ناپدید می‌گردد: سرمایه با تمام توان و امکاناتش (خصوصاً نهاد دولت) به دفاع از ملزومات حیاتی‌اش برمی‌خیزد. بی‌تفاوتی سرمایه‌ی جهانی و نمایندگان سیاسی‌اش به بحران تغییرات اقلیمی و پیامدهای خطیر آن، نمونه‌ی روشنی از این رویکرد «خود-محوری» سرمایه است. تصور می‌کنم اینک پاندمی کرونا متاخرترین نمونه‌ی تاریخی چنین بحران‌هایی است.

اما برای این‌که از زمین واقعیات ملموس جهان دور نیافتیم، لازم است در سطحی انضمامی‌تر به پرسش فوق پاسخ بدهیم: سرمایه به‌رغم جهانی‌بودنِ قلمرو عمل‌اش، به‌لحاظ تاریخی همچنان در واحدهای ملی استقرار دارد. نهاد دولت در هر یک از این واحدها، به‌عنوان مهم‌ترین پشتوانه‌ی سیاسی-اقتصادی «سرمایه‌ی ملی»، نه‌فقط در سطح ملی از منافع کلان سرمایه پاسداری می‌کند (در کنار مدیریت تضادهای درونی سرمایه‌داران و تضادهای سرمایه با جامعه)، بلکه در سطح بین‌المللی و در رقابت‌ها و کشاکش‌های دایمی و سیال بین واحدهای مختلف سرمایه می‌کوشد منافع سرمایه‌ی ملی را تأمین نماید. نکته‌ی متناقض‌نما آن است که جهانی‌شدن تاریخی سرمایه‌داری باعث حذف تدریجی قلمروهای تازه‌تاسیس دولت‌ملت‌های مدرن نگردید، بلکه این فرآیند خود به‌موازات تحکیم دولت‌ملت‌ها و مرزهای ملی و اساساً به‌میانجی آن رخ داده است. کشاکش‌های بی‌امان امپریالیستی بین کانون‌های جهانی سرمایه خود پیامدی از این تضاد تاریخی است (باز هم بحران تغییرات اقلیمی، نمونه‌ی مهمی برای فهم رویکرد ملی‌گرایانه‌ی سرمایه به‌دست می‌دهد؛ همچنان‌که نشان داده است ملی‌گرایی نه‌تنها راهکار موثری برای مواجهه با یک بحران جهانی نیست، بلکه مخرب‌ترین راهکار است). با این‌همه، در ساحت گفتاری چپ، بحث از جهانی‌شدن مناسبات سرمایه‌داری یا جهانی‌سازی سرمایه‌دارانه (عمدتاً با ارجاع به گسترش فراملی قلمرو عمل سرمایه) اغلب با غفلت از این تضاد اساسی تاریخی-انضمامی همراه است و لذا در سطح تجریدی منطق سرمایه باقی می‌ماند.

حال اگر با نظر به این پیش‌زمینه‌ی تاریخی، رویکردهای دولت‌های معرف کانون‌های سرمایه‌داری امروز را نسبت به پاندمی کرونا مورد بررسی قرار دهیم، یک ویژگی مشترک جلب‌توجه خواهد کرد: اینکه دغدغه‌ی اصلی این دولت‌ها تأثیرات اقتصادی بحران کرونا بر جایگاه آتی آن‌ها در سلسله‌مراتب جهانی قدرت اقتصادی (و به‌تبع آن، قدرت سیاسی) است. به‌طور مشخص‌تر، بسیاری از این دولت‌ها می‌کوشند هرچه سریع‌تر از شوک اقتصادی کرونا خارج شوند تا بتوانند منحنی رشد اقتصادی خود را با شیب مطلوبی بازیابی کنند. راهکار «منطقی» متناسب با این «سرعت‌عمل»، پیشبرد سیاست «ایمنی گله‌ای» است، اما به‌گونه‌ای که تبعات انسانی آن خود به بحران سیاسی-اقتصادی تازه‌ای منجر نشود. در این خصوص به‌واقع رقابت شومی بین قدرت‌های سرمایه‌داری در جریان است. چون کشوری که زودتر به روال سابق اقتصادی‌اش بازگردد، می‌تواند با پیشی گرفتن از رقبایش جایگاه آتی خویش در هرم جهانی

را به‌طور چشمگیری ارتقا دهد. دولت چین توانست با روش‌های اقتدارگرایانه‌ی خاص خویش پیش از سایر رقبا از این معرکه خارج شود و اینک کاهش چندماهه‌ی رشد اقتصادی‌اش به‌سرعت در حال ترمیم است. در چنین بستری، فشار بر سایر کشورهای پیشرفته برای کاهش فاصله با چین و نیز رقابت‌های درونی بین آن‌ها شدت بیشتری یافته است.

در پیشبرد سیاست «ایمنی گله‌ای» اما دو تناقض مهم وجود دارد: یکی آنکه امروزه اقتصاد جهانی به‌واسطه‌ی زنجیره‌های تولید و مصرف بیش از همیشه پیکری درهم‌تنیده است. تا زمانی که سایر واحدهای ملی که اجزایی از زنجیره‌ی جهانی تولید در شاخه‌های معینی هستند نتوانند کسب‌وکار معمول را از سر گیرند، کشورهایی که سررشته‌ی زنجیره‌ی تولید در این شاخه‌ها را در دست دارند نمی‌توانند به سطح تولید و انباشت مطلوب خود دست یابند. به‌همین ترتیب، وقتی شرایط بازار مصرف در سطح جهانی - به‌دلیل درگیری کشورها با تبعات پاندمی - برای رشد تقاضا مساعد نباشد، پیشگامی در بازیابی تولید صنعتی و حیات اقتصادی (در سطح ملی) به‌تنهایی راه به‌جایی نمی‌برد. تناقض دیگر آن است که صرف «سرعت‌عمل» برای خروج از بحران کرونا در سطح ملی پیامدهای حادی بر روی جمعیت نیروی کار به‌جای می‌گذارد. چون رفتار شتاب‌زده و مکانیکی با پاندمی به‌قصد نجات اقتصاد می‌تواند سرعت گسترش آن یا شمار تلفات انسانی را به‌گونه‌ای افزایش دهد که حیات عادی جامعه را مختل سازد و خود به مانعی برای رشد اقتصادی بدل گردد. خصوصاً که افزایش شدید تلفات انسانی نمی‌تواند خالی از پیامدهای سیاسی باشد (خطری که نظام‌های لیبرال‌دموکراسی به‌مراتب بیش از نظام‌های اقتدارگرا - نظیر چین، روسیه یا ایران - در معرض آن هستند).

تناقض‌های یادشده، شکنندگی‌ها و محدودیت‌هایی برای پیشبرد عملی شکل «مطلوب» سیاست ایمنی گله‌ای ایجاد می‌کنند که همین عامل تاکنون مانع از آن بوده که به‌رغم اشتیاق نمایندگان سیاسی سرمایه (و دولت‌ها به‌طور کلی)، این سیاست به‌طور مطلق پیش برده شود (با استثنای مهمی نظیر ایالات متحده، برزیل و ایران). با این حال، گرایش یا خط سیر کلی سیاست‌گذاری‌ها تا جای ممکن بدان سمت بوده است.

۳. آلمان: راه مقدس ولی ناهموار ایمنی گله‌ای

برای انضمامی‌تر کردن این بحث، اندکی بر نمونه‌ی کشور آلمان و سیاست‌های دولت این کشور در مواجهه با پاندمی کرونا متمرکز می‌شویم. اقتصاد آلمان در سال‌های اخیر شاهد رشد چشمگیری بوده است و جایگاه دومین صادرکننده‌ی بزرگ محصولات صنعتی و فناوریانه را برای این کشور به ارمغان آورده است. متناسب با این جایگاه، نفوذ سیاسی آلمان در سطح اروپا ارتقای بی‌سابقه‌ای داشته است،

طوری که آلمان عملاً با همکاری فرانسه نقش هدایت‌گری اقتصادی و سیاسی اتحادیه‌ی اروپا را برعهده گرفته است؛ جایگاهی که نزد اکثر فعالین سیاسی و کارگری کشورهای جنوب و حاشیه‌ی اروپا به‌عنوان امپریالیسم آلمانی شناخته می‌شود. به‌همین ترتیب، نقش آلمان در سیاست‌های فرا-قاره‌ای و جهانی هم رشد آشکاری داشته است: در سال‌های اخیر، از یک‌سو شاهد تشدید چالش‌های سیاسی-اقتصادی آلمان با روسیه و انگلستان؛ و از سوی دیگر، برای نخستین‌بار شاهد رویارویی آلمان (و متحدان اروپایی‌اش) با سیاست‌های جهانی ایالات متحده آمریکا در قالب استقلال‌طلبی بیشتر اروپا بوده‌ایم. اما وجه دیگر این موقعیت برتر، ملزومات سیاسی و اقتصادی برای حفظ این جایگاه است. در سیاست‌گذاری‌های دولت آلمان (که در پانزده‌سال اخیر با هدایت دولت مرکل انجام گرفته است) تلاش برای تأمین این ملزومات نقشی اساسی داشته است؛ بدین‌معنا که رکن اساسی در هر سیاست‌گذاری کلان دولت (در حوزه‌ی داخلی و خارجی) حفظ جایگاه آلمان به‌عنوان اقتصاد برتر بوده است. در اینجا تفاوت میان احزاب سیاسی به‌سرعت رنگ می‌بازد، چون این مساله یعنی «ناسیونالیسم اقتصادی» حتی نزد سیاست‌گذاران «حزب چپ» آلمان نیز پیش‌فرضی بدیهی و پذیرفته‌شده است، گیریم با توجیهاتی متفاوت، نظیر حفظ شرایط پایه‌ای اشتغال برای نیروی کار. در ساحت خارجی، این امر برای مثال در تداوم روابط بیمارگونه‌ی دولت آلمان با دولت‌های دیکتاتوری، در قواعد و چارچوب‌های قانونی صدور تسلیحات نظامی و یا در پای‌بندی پرهزینه‌ی آلمان به حفظ توافق‌نامه‌ی برجام نمود می‌یابد. در عرصه‌ی داخلی، مهم‌ترین نمود آن در مقررات‌زدایی مستمر از بازار کار، نرمالیزه‌شدن قانونی فوق‌استثمار از کارگران مهاجر خارجی (خصوصاً از شرق اروپا) و سیاست پذیرش پناهجویان قابل ردیابی‌ست. همه‌ی این سیاست‌ها در تحلیل نهایی بر پایه‌ی لزوم حفظ جایگاه اقتصادی برتر آلمان تصویب و توجیه می‌گردند.

با این پیش‌زمینه‌ی عینی، دولت آلمان تاکنون مشکل فوق‌العاده‌ای برای رویارویی با بحران کرونا نداشته است؛ چرا که تقدم ساحت اقتصاد پیشاپیش هنجاری نسبتاً پذیرفته‌شده در این جامعه است. در ماه مارس پس از اوج‌گیری موج نخست همه‌گیری کرونا در اروپا و آلمان، وحشت عمومی از ابعاد پیش‌بینی‌ناپذیر خطرات پاندمی بر جامعه حاکم گردید، همچنان‌که بر نخبگان اقتصادی و اصحاب سیاست. دولت که در موقعیتی ناآشنا و غافل‌گیرکننده قرار گرفته بود، فرصت دوهفته‌ای تعطیلات عیدپاک را مغتنم شمرد و یک قرنطینه‌ی نیم‌بند دوهفته‌ای^۶ بر آن افزود. و این راهکار در تاریخ ۱۸ مارس با نطق تلویزیونی «تاریخی» آنگلا مرکل برای عموم رونمایی شد. مرکل به شهروندان اطمینان خاطر داد که حفظ سلامت آنان در اولویت قرار دارد، ولی ضمناً تأکید کرد که کشور آلمان تنها با «همکاری» آنان قادر خواهد بود از این بحران تاریخی «موفق» بیرون بیاید. کمی بعد (و امروز، هرچه

^۶ این تعطیل‌سازی (Lockdown) موقت به‌هیچ‌وجه قابل‌مقایسه با قرنطینه‌سازی حداکثری در کشورهایی مانند ایتالیا نبود. این تعطیلی تنها شامل حال مدرسه‌ها و مهدکودک‌ها و محیط‌های آموزشی-فرهنگی و ورزشی و کسب‌وکارهای خرد (نظیر کافه‌ها، رستوران‌ها، سینماها و نظایر آن) گردید و بسیاری از کارگران کارخانه‌ها و محیط‌های کار بزرگ تحت پوشش آن قرار نگرفتند. محیط‌های اداری و برخی شرکت‌های حوزه‌ی خدمات فناورانه و دیجیتال، ملزم به پذیرش روش دورکاری (Home-office) شدند. ولی در سایر محیط‌های کار تولید تنها رعایت برخی پروتکل‌های ابتدایی (نظیر مایع ضدعفونی‌کننده، و اغلب نه حتی پوشش ماسک) الزامی گردید.

بیشتر) روشن گردید که ماهیت این «همکاری» و «موفقیت» معطوف به کاهش هرچه بیشتر دامنه‌ی بحران اقتصادی و یا زیان‌های اقتصادی سرمایه‌های کلان است. در مواجهه با افول ناگزیر اقتصاد بومی (خصوصاً به دلیل اختلال عظیم در زنجیره‌های جهانی تولید و مصرف)، دولت آلمان به‌پشتوانه‌ی اقتصاد قدرتمندش بی‌درنگ دست‌به‌کار نجات شرکت‌های بزرگ شد.^۷ در کنار آن، تمهیداتی هم برای حمایت مالی از کسب‌وکارهای خرد و در معرض خطر و نیز شمار فزاینده‌ی کسانی که دچار بیکاری یا کم‌کاری اجباری می‌شدند مقرر گردید. نیازی به گفتن نیست که شکاف زیادی بین کمیت هزینه‌های این دو نوع بسته‌ی حمایت مالی وجود دارد، حال آن‌که بار مالی آن (یعنی بازپرداخت بدهی دولت به بانک مرکزی) را در آینده‌ی نزدیک اکثریت مالیات‌دهندگان (مزدبگیران) به‌دوش خواهند کشید.

پس از آن که دولت آلمان توانست در این فاصله بر سرآسیمگی اولیه‌ی خویش فایق آید، سیاست نرمالیزه‌سازی بحران کرونا (با شعار ضمنی «اول اقتصاد») را در دستور کار خویش قرار داد. خصوصاً که در همین مدت کوتاه نیمه‌تعطیل نیز اربابان اقتصادی متحمل زیان‌های نسبتاً بزرگی شدند. چون ماشین اقتصاد پیکر درهم‌تنیده‌ای است که همه‌ی اجزای آن لازم و ملزوم یکدیگرند. کافی‌ست در نظر آوریم که مصرف داخلی جامعه‌ی آلمان سهم قابل توجهی در حیات سرمایه‌ی «ملی» آلمان دارد. پس، آن‌گلا مرکل بار دیگر (۲۰ آوریل) در تلویزیون ظاهر شد تا لغو تدریجی محدودیت‌ها (Lockerung) یا همان بازگشایی جامعه به روی پاندمی را اعلام کند یا به‌واقع، کاریزمای کاذب خود را این‌بار برای دعوت به نرمالیزه‌سازی پاندمی به کار گیرد؛ که البته مؤثر بود.^۸ چون اکثر مردم به‌لحاظ درونی یا تحت تأثیر نیروی عادت حاضر نبودند بیش از این به محدودیت‌های فردی رعایت تمهیدات پیش‌گیرانه و خصوصاً خود-قرنطینه‌سازی (خانه‌نشینی) تن بدهند، بلکه «آزادی فردی» خویش را بر سخت‌گیری‌های اجتماعی ترجیح می‌دادند. (و اساساً به‌همین دلیل، اعتراضاتی که به ابتکار و با میانجی‌گری نیروهای راست افراطی برپا گردید، بعضاً از استقبال قابل توجهی برخوردار شد). از این‌رو، وقتی مرکل به مردم اطمینان داد که همه‌چیز تحت کنترل است و در آلمان وضعیت به‌مراتب بهتر از سایر کشورهاست، بسیاری با تمام وجود مایل بودند حرف او را باور کنند و کردند. خصوصاً که چنین بازنمایی شده است که سیاست‌گذاری دولت آلمان در خصوص پاندمی در هماهنگی تنگاتنگ با متخصصان موسسه‌ی تحقیقاتی رابرت کخ انجام می‌گیرد و صرفاً بر مبنای ملاحظات علمی-تخصصی تعیین می‌شود. در همین راستا، رسانه‌های جریان اصلی سیاست‌گذاری‌های دولت مرکل را (ضمن مقایسه‌ی آن با نمونه‌ی دولت ترامپ) مصداق بارز

^۷ با هدایت و مشارکت فعال آلمان، در سطح اتحادیه‌ی اروپا هم بسته‌های مالی بزرگی برای نجات اقتصادهای جنوب اروپا تخصیص داده شد. هدف رسمی این اقدام، یعنی حفظ تداوم حیات اقتصادی-سیاسی اتحادیه‌ی اروپا، در عمل هدفی «آلمانی» هم بود؛ چرا که حفظ سروری اقتصادی آلمان، بیش از هر چیز مستلزم رابطه‌ی اقتصادی نابرابر آلمان با این کشورهاست، که خود البته منوط به حفظ حیات اقتصادی-سیاسی متعارف در این کشورهاست.

^۸ به یاد داریم که از اواخر فروردین تمامی مصوبه‌های مجامع دولتی متولی پاندمی کرونا و نیز سخنرانی‌های روحانی و اظهارات کارشناسان «خودی» در ارتباط با پاندمی، معطوف به نرمالیزه‌سازی بحران و ضرورت بازگشایی هرچه سریع‌تر فضای کسب‌وکار بود. و البته چنین هم شد و در این میان بی‌پناهی معیشتی انبوه مزدبگیران و فرودستان اجتماعی هم مزید علت شد. ولی پیامد مستقیم و قابل پیش‌بینی این نرمالیزه‌سازی، بالارفتن آمار مبتلایان و جان‌باختگان بود که به‌موجب آن در اوایل تابستان موج دوم پاندمی (کمابیش بدون فروکش کردن قبلی) از راه رسید.

رویکرد علمی و کارشناسانه به پاندمی کرونا معرفی می‌کردند. با چنین پشتوانه‌ای، مرکل در این سخنرانی عمومی راهکار جدیدی برای هم‌زیستی با پاندمی (نرمالیزه‌سازی بحران) معرفی کرد که همانا مواجهه‌ی تمایزگذاری شده (differentiert) با شیوع ویروس و برخورد موردی و محلی با آن بود. چنین راهکاری با حذف «محدودیت»‌های یک راهکار هماهنگ سراسری، ضامن خودمختاری نسبی برای ایالت‌ها و شهرها و محیط‌های کار بود و ضمناً حاوی شاخص‌ها و سنجه‌هایی برای درجه‌بندی مناطق پرخطر و نحوه‌ی مقابله با هر سناریوی معین بود^۹. مرکل در همین سخنرانی یک وعده‌ی کلیدی کارشناسانه و ظاهراً اطمینان‌بخش داد: اینکه هرگاه میانگین کشوری «ترخ سرایت» (Ansteckungsrate) یا همان فاکتور بازتولید (Reproduktionszahl) [میانگین شمار مبتلادگان از یک فرد معین ناقل ویروس در یک بازه‌ی زمانی مشخص] حتی کسری از اعشار از رقم ۱.۰ (یک ممیز صفر) فزونی بگیرد^{۱۰}، بار دیگر تعطیلی سراسری و مقررات مربوطه اعمال خواهند گردید. این وعده البته هیچ‌گاه محقق نشد، و قرار هم نبود محقق شود. چون اهل فن به‌خوبی می‌دانستند که با سهل‌گیری‌های ناگزیری که مقتضای بازگشایی اقتصاد است، نرخ سرایت خواه‌ناخواه افزایش خواهد یافت؛ و این چنین هم شد: همان‌طور که این نمودار آماری نشان می‌دهد، در اکثر هفته‌های پس از این سخنرانی (تا امروز) میانگین «ترخ سرایت» در آلمان بالاتر از یک بوده و در موارد بسیاری، تا مرز یک‌ونیم رسیده است. در اواخر ژوئن این فاکتور حتی به رقم تکان‌دهنده‌ی ۲.۸۸ (دو ممیز هشتاد و هشت) رسید؛ با این حال، نه از مرکل خبری شد و نه در فضای عمومی بحثی جدی برای تحقق وعده‌ی کارشناسانه‌ی او درگرفت^{۱۱} (جز در برخی رسانه‌های حاشیه‌ای).

باری، کمابیش تا میانه‌ی ماه مه تمامی عرصه‌های عمومی و حوزه‌های کسب‌وکار بازگشایی شده بودند (درواقع، این بازگشایی برخلاف داعیه‌ی رسمی هیچ‌گاه یک «بازگشایی تدریجی» نبود). در عوض، مردم پذیرفتند که برای محافظت از خویش ماسک بزنند. سایر محدودیت‌های باقی‌مانده نیز به‌سرعت یکی پس از دیگری لغو شدند: از پروازها و سفرهای خارجی و داخلی تا حضور در ورزشگاه‌ها و جشن‌ها و مراسم عمومی و غیره.

^۹ دست‌کم کسانی که در فضای ایران زندگی می‌کنند می‌دانند که نسخه‌ای از این راهکار، توسط دولت روحانی هم تصویب و «اجرائی» شد. به‌موجب آن، میزان گسترش ویروس در شهرها و مناطق مختلف کشور با رنگ‌های مختلف درجه‌بندی شد و تمهیداتی برای هر درجه از خطر در نظر گرفته شد که البته هیچ‌گاه اجرائی نگردید. اما اصل مسأله آن است که دولت روحانی با آغوش باز خرد کردن مدیریت بحران و «برون‌سپاری» آن به واحدهای اجرائی محلی را (به‌مثابه‌ی راهکاری با وجهه‌ی علمی) پذیرفت، در عمل، همان‌طور که انتظار می‌رفت تعدد تفاسیر متناقض در سطوح استانی به‌همراه ضعف‌های اجرائی و ناهماهنگی‌های آشکار، در دست دولت را برای نرمالیزه‌سازی وضعیت باز گذاشت، بی‌آنکه گسترش حاد میزان ابتلا و مرگ‌ومیر مسئولیت مستقیمی متوجه دولت سازد.

^{۱۰} در زمان این سخنرانی (۲۰ آوریل)، میزان «ترخ سرایت» برابر ۰.۹ (نه-دهم) بود. اکنون با اوج‌گیری موج دوم کرونا در آلمان این رقم به مرز یک‌ونیم رسیده است.

^{۱۱} نخبگان و کارشناسان دولتی آلمان بارها در رسانه‌ها و گزارش‌های رسمی از لزوم مسطح کردن منحنی زمانی شمار مبتلایان (کاهش شمار مبتلایان روزانه به‌منظور حفظ ظرفیت خدمات پزشکی بیمارستان‌ها)، به‌عنوان راهکار استراتژیک دولت برای مقابله با پاندمی کرونا، سخن گفتند. اما در عمل، مخاطبان این دستورالعمل‌های کارشناسانه صرفاً مردم بودند تا تمهیدات پیش‌گیرانه‌ی بهداشتی را هرچه بیشتر رعایت کنند. به‌واقع، این راهکار علمی-تجربی اساساً نمی‌توانست در سیاست‌گذاری مربوط به فعالیت‌های کلان اقتصادی در دوره‌ی پاندمی جایگاه درخوری بیابد، چون مسطح کردن منحنی ابتلا همچنین مستلزم محدودسازی قابل‌توجه فعالیت‌های اقتصادی‌ست؛ حال آنکه این یک به‌سرعت با مانع «سرمایه» و ملاحظات ملی‌گرایانه مواجه می‌گردد.

باز کمی به عقب برگردیم: در ایام کوتاه آن قرنطینه‌ی نیم‌بند ماه مارس، دورکاری (home-office) که در ابتدا با استقبال زیادی از سوی کارکنان مشمول آن مواجه شده بود، با مانع ملموسی روبرو گردید که همانا حضور کودکان در خانه در روزهای تعطیلی اجباری مدارس بود، که در انجام دورکاری والدین اختلال ایجاد می‌کرد. از اینجا روشن می‌گردد که نقش مهدکودک‌ها و مدرسه‌ها صرفاً آموزش نسل آتی نیروی کار و درونی‌سازی ایدئولوژی و هنجارهای بورژوازی نیست، بلکه آن‌ها همچنین نقش مهم و ملموسی در تحرک‌پذیری نیروی کار فعال برای انجام وظایف‌اش در چرخه‌های تولید و تحقق ارزش و بازتولید اجتماعی دارند. بدین ترتیب، هلهله‌ی اولیه برای تجهیز مدرسه‌ها و کودکان به امکانات دیجیتالی برای آموزش از راه دور فروخواهید و «ضرورت» بازگشایی مدرسه‌ها و کودکان به یکی از ملزومات اصلی نرمالیزه‌سازی بحران کرونا بدل شد. البته خواهیم دید که این «ضرورت»، جایگاه مهم‌تری در فرایند نرمالیزه‌سازی پاندمی دارد.

درحالی‌که پس از بازگشایی اولیه‌ی مدرسه‌ها تمهیداتی نظیر تقسیم کلاس‌ها و کاهش ساعت‌های درسی لحاظ شده بود، طی شش‌هفته‌ی تعطیلات تابستانی، با وجود اوج‌گیری نسبی شیوع پاندمی در سراسر کشور، موکداً مقرر گردید که مدرسه‌ها به‌طور معمول (Regelbetrieb) بازگشایی شوند. این مصوبه با چنان قاطعیتی از سوی دولت تصویب و ابلاغ شد که اعتراضات کارشناسان مستقل یا نهادهای نمایندگی معلمان و غیره محلی از اعراب نداشت. در این میان، کارشناسان دولتی و رسانه‌های رسمی به‌طور هم‌صدا افزایش چشم‌گیر نرخ مبتلایان در میانه‌ی تابستان را صرفاً به بی‌مبالاتی مسافرانی که از تعطیلات تابستانی در مناطق اروپایی پرخطر بازگشته‌اند و نیز سهل‌انگاری‌های رفتاری برخی از مردم نسبت دادند^{۱۲}. حال آنکه گزارش‌های تخصصی مستقل حاکی از آن بود که مسافران بازگشته از تعطیلات حداکثر ده درصد در افزایش دامنه‌ی ابتلا به ویروس سهم داشته‌اند. در این میان، البته رخدادهای هشداردهنده‌ای هم به رسانه‌ها راه یافت؛ ازجمله و به‌ویژه آمار مهیب مبتلایان در کشتارگاه‌ها و کمپ‌های پناهجویی. ولی این رویدادها به‌رغم جنجال نسبی و موقتی هیچ‌کدام چنان نیرویی ایجاد نکردند که اصل سیاست نرمالیزه‌سازی بحران به چالش گرفته شود. خصوصاً که هر دو محیط یادشده، محل کار و مکان زیست مادون‌ترین «خارجی»‌ها بودند: در یکی عمدتاً رومانیایی‌ها و بلغاری‌ها در شرایط کاری وحشتناک (برده‌داری مدرن به‌میانجی شرکت‌های کاریابی) کار می‌کردند؛ و در محیط دیگر، عمدتاً آفریقایی‌ها و خاورمیانه‌ای‌ها زندگی می‌کردند. البته یک عامل کمکی دیگر هم موجب آن شد که در آلمان دولت به‌مثابه‌ی پرچم‌دار مقابله یا کرونا تلقی گردد: اعتراضات مکرر جریان‌ات راست افراطی به محدودیت‌های کرونایی (ازجمله پوشش ماسک). بازنمایی وسیع این اعتراضات در رسانه‌ها، در کنار

^{۱۲} شاید نیازی به یادآوری نباشد که طی ماه‌های حضور پاندمی در ایران مسئولان دولتی و رسانه‌های رسمی لحظه‌ای از نکوهش مردم و مقصر قلمداد کردن آنان در گسترش آمار مبتلایان غفلت نکرده‌اند.

بدنامی سیاسی این جریانات، این تصویر را در جامعه تقویت کرده است که گویا دولت آلمان به‌راستی سیاستی فعال برای مهار پاندمی کرونا در پیش گرفته است.^{۱۳}

در اینجا پرسش اساسی آن است که اگر دولت آلمان در مواجهه با بحران کرونا ضعیف عمل کرده است، چرا آمار مبتلایان یا میزان مرگ‌ومیر در این کشور پایین بوده است؟ (البته درخصوص این گزاره نباید چندان مبالغه کرد، چون جایگاه جهانی کشور آلمان در شمار مبتلایان به کرونا تاکنون همواره در میان بیست کشور نخست بوده است.^{۱۴})

باید خاطرنشان کرد که سیاست محوری دولت آلمان برای رویارویی با پاندمی کرونا (پس از گذار از شوک ناشی از برخورد اولیه)، پرهیز از ایجاد وحشت‌زدگی عمومی (Don't panic) بوده است. ساده‌ترین دلیل این سیاست راهبردی آن است که سرعت و گستره‌ی انتقال وحشت عمومی ظاهراً از سرعت نشر خود ویروس بیشتر است (برای نمونه، کافی‌ست به‌یاد بیاوریم که چگونه در یکی دو ماه نخست آغاز پاندمی، سوپرمارکت‌ها به‌نحوی کمابیش غارتگرانه از کاغذ توالت و اقلام زیستی ضروری تخلیه شدند). اما سیاست‌گذاران دولتی در اتخاذ این رویکرد مسلماً دلیلی به‌مراتب مهم‌تر از دغدغه‌ی «دسترس‌پذیری کاغذتوالت و اقلام مشابه برای همگان» داشته‌اند؛ و آن اینکه شاخص‌های اقتصادی به‌شدت نسبت به رفتارهای عمومی سراسیمه و وحشت‌زده حساسیت نشان می‌دهند. به‌بیان ساده‌تر، توسن اقتصاد در فضای وحشت عمومی، رم می‌کند. وحشت عمومی - برای مثال - باعث می‌شود بسیاری از مردم به‌طور منظم در محل کار خود حاضر نشوند (در آلمان هنوز گرفتن مرخصی بیماری قاعده‌ای رسمی و نسبتاً ساده است)؛ یا در حین کار، بازدهی کافی نداشته باشند؛ یا بسیاری از فعالیت‌های «صرف‌زای خود را کنار بگذارند و یا نوع مصرف معمول خویش را تغییر دهند. همه‌ی این پیامدها و نظایر آن‌ها می‌توانند نرخ رشد اقتصادی را به‌سادگی مختل سازند. اما راهکار انضمامی دولت آلمان برای مهار وحشت عمومی در اثر پاندمی کرونا چه بوده است؟ دولت به‌شیوه‌ای «مبتکرانه» و ظاهراً موجه آمار رسمی مبتلایان به ویروس کرونا را پایین نگه داشته است. بدین‌طریق که از همان ابتدا دسترسی رایگان به تست کرونا را بسیار دشوار و تابع فرآیندی به‌شدت بوروکراتیک (بوروکراسی پزشکی) ساخته است. یعنی فردی که بنا به ارتباط‌های پرخطر بیرونی و یا مشاهده‌ی علائمی مبهم و بعضاً حتی علائمی جدی، خواهان انجام تست کروناست، می‌بایست نخست از نوعی هفت‌خوان رستم بگذرد تا بتواند «صلاحیت» برخوردار از تست رایگان را دریافت کند. درحالی‌که در بسیاری از کشورهای غربی که در آن‌ها آمار مبتلایان بالا بوده

^{۱۳} ناگفته نماند که بسیاری از نیروهای چپ رادیکال آلمان نیز در امتداد رویکردهای واکنشی معمول خویش به راست افراطی، خواهناخواه به‌طور کمابیش غیرانتقادی در جانب دولت قرار گرفته‌اند. دست‌کم آنکه پس از التهاب‌های ماه آوریل، در میان این نیروها دیگر رویکردی قابل‌توجهی نسبت به سیاست‌های دولتی در رابطه با پاندمی کرونا مشهود نیست؛ همچنان‌که این نیروها در مجموع نتوانستند یک استراتژی مشخص برای مقابله‌ی بدیل با بحران کرونا پرورش دهند. به‌بیان دیگر، آن‌ها رویارویی با بحران کرونا را به دولت واگذار کرده‌اند و بدین‌ترتیب عمق بحران سیاسی خویش را آشکار ساختند.

^{۱۴} در این خصوص، برای مثال، نگاه کنید به **روند گسترش پاندمی کرونا در سطح جهان**، در داده‌های آماری گردآوری‌شده در ourworldindata.org یا worldometers.com

(نظیر فرانسه)، دسترسی همگانی به تست رایگان و لذا تعداد تست‌های انجام‌شده در هر روز به‌مراتب بیش از کشور آلمان بوده است.^{۱۵}

علاوه بر این، انبوه کسانی که تصادفاً در معرض تماس مستقیم با یک فرد ناقل ویروس قرار می‌گیرند، پس از برقراری ارتباط با مراجع پزشکی یا نهادهای محلی متولی پاندمی لزوماً از سوی آنان به‌سمت انجام تست هدایت نمی‌شوند، بلکه در اکثر موارد از آن‌ها خواسته می‌شود خود را به‌مدت دوهفته در خانه قرنطینه سازند. انگیزه‌ی پس‌پشت این شیوه‌ی اخیر پایین‌نگه‌داشتن شمار کلی تست‌ها و در نتیجه پایین‌نگه‌داشتن تعداد رسمی مبتلایان است. نهادهای دولتی در کاربست این راهکار شبه‌علمی و پنهان‌کارانه بر این واقعیت تجربی و آماری تکیه می‌کنند که در عمل بسیاری از ابتلاها یا فاقد علایم حاد و رنج‌آورند و یا فرد مبتلا قادر است بدون صدمات جدی دوران ابتلا را پشت سر بگذارد.

در این میان، دو عامل کمکی مرتبط نقش شایانی در پیشبرد این سناریوی دولتی داشته‌اند: یکی اعتماد بی‌شائبه و وابستگی فراگیر اکثریت جامعه‌ی آلمان به نهاد دولت، که بستر ذهنی دیسیپلین‌پذیری آنهاست؛ و دیگری قابلیت و کارایی چشمگیر نهادهای بورکراتیک و اجرایی آلمان در «مدیریت زندگی روزمره»ی شهروندان یا همان سازوکارهای دیرینه‌ی خدمات اجتماعی (Sozialarbeit). در پیوند با عامل دوم باید خاطر نشان کرد که وجود زیرساخت‌های اداری و نیروی انسانی مجرب برای پیشبرد سازوکارهای خدمات اجتماعی^{۱۶}، در این برهه‌ی مشخص به دولت آلمان این امکان را داده است که بتواند شمار انبوه مبتلایان محتمل جدید را از طریق قرنطینه‌سازی‌های فردی و پیش‌گیرانه به‌طور قابل توجهی مدیریت کند، بی‌آنکه لزوماً تستی انجام گیرد و نام بخشی از آن‌ها به‌عنوان مبتلایان جدید در هیچ دفتری ثبت گردد. در موارد خاصی که شدت بیماری در بخشی از این افراد به مرحله‌ی حادی برسد، نهادهای دولتی می‌توانند به‌واسطه‌ی زیرساخت‌های درمانی‌ای که بدین ترتیب خالی مانده‌اند، مراقبت پزشکی نسبتاً مناسبی را فراهم سازند تا آمار مرگ‌ومیر هم پایین بماند.

در اینجا با این پرسش مواجه روبرو می‌شویم که: اگر شمار واقعی مبتلایان به ویروس کرونا در آلمان بسیار بالاتر از آمارهای رسمی است، چرا این میزان بالای ابتلا در آمار مرگ‌ومیر در اثر کرونا بازتاب نمی‌یابد؟ در پاسخ باید گفت، در شرایط غیربحرانی (نرخ ابتلای محدود) زیرساخت‌های درمانی نسبتاً

^{۱۵} به‌یاد بیاوریم که در ایران هم تشخیص ابتلا به کرونا و ثبت آمار واقعی مبتلایان دست‌کم با دو معضل اساسی روبرو بوده است: یکی کمبود تست کرونا یا دشواری دسترسی به آن؛ و دیگری هزینه‌های کمرشکن درمان کرونا در ایران که بسیاری از خانواده‌های فرودست را در صورت مواجهه با علایم کرونا از مراجعه به بیمارستان‌ها بازمی‌دارد. در مورد نخست، در ایران میزان انجام تست کرونا برای هر صد هزار نفر از میانه‌ی آوریل تا میانه‌ی ژوئن از رقم ۱۳ به حدود ۳۰ رسیده است و از آن زمان تاکنون (اواخر اکتبر) تغییر محسوسی نیافته است. در حالی که این فاکتور در کل بازه‌ی زمانی فوق (۱۵ آوریل تا ۲۴ اکتبر) برای مثال در انگلستان از ۲۵ به ۴۱۸ رسیده است؛ در پرتغال از ۱۰۰ به ۲۷۲؛ در مجارستان از ۱۷ به ۱۱۴؛ در یونان از ۲۰ به ۱۶۸؛ در مراکش از ۲ به ۶۱؛ در ترکیه از ۳۹ به ۱۳۵؛ در ایرلند از ۱۱۸ به ۳۳۴؛ در ایالات متحده از ۴۸ به ۳۳۴ و در آلمان از ۶۱ به ۲۲۸. (منبع: ourworldindata.org)

^{۱۶} بخش عمده‌ای از سازوکارهای خدمات اجتماعی در آلمان در نهایت معطوف‌اند به مهار و منضبط‌سازی بیرون‌ماندگان از بازار کار، که مشخصاً از طریق مدیریت آمرانه‌ی زندگی روزمره‌ی بیکاران، بازنشستگان، پناهجویان و آسیب‌دیدگان از شکاف طبقاتی اجرا می‌گردند.

گسترده‌ی آلمان و تمهیدات یادشده در خالی‌نگه‌داشتن آن‌ها نقش قابل‌توجهی در پایین‌نگه‌داشتن شمار مرگ‌ومیر دارند. اما اگر نخواهیم صرفاً داعیه‌های دولتی را ملاک داوری قرار دهیم (نه فقط به این دلیل عام که هیچ دولتی قابل اعتماد نیست، بلکه مشخصاً به این دلیل که در برهه‌ی بحران‌های خطیر و فراگیر، هیچ دولت «دموکراتی» اساساً خود را ملزم به رعایت شفافیت‌های متعارف دموکراتیک نمی‌داند)، ما هنوز نمی‌دانیم که نحوه‌ی ثبت مرگ‌ومیرها در آلمان دقیقاً چگونه است. و این مساله هنوز موضوع مناقشه‌انگیزی است. وقتی با تمهیداتی سیستماتیک ابتلا به بیماری رسماً از طریق انجام تست ثبت نگردد، علت رسمی مرگ نیز علی‌الاصول می‌تواند به‌سادگی به‌عوارض بعدی بیماری نسبت داده شود، بی‌آنکه «خطایی تخصصی» رخ داده باشد. این مساله خصوصاً در مورد انبوه سالمندان و افراد دارای بیماری‌های جانبی صادق است که به‌طور معمول آسیب‌پذیری بالاتر و سهم بیشتری در شمار مرگ‌ومیرهای ناشی از کرونا دارند. آنچه مسلم است آن است که این شیوه‌ی پنهان‌کارانه در دست‌کاری علت مرگ در کشورهایی مثل ایران به‌طور وسیعی انجام گرفته است/می‌گیرد.

اما چرا راهکار کلی دولت آلمان در رویارویی با پاندمی کرونا همچنان ذیل سیاست ایمنی گله‌ای می‌گنجد؟ نخست باید بگوییم که دولت آلمان در واقع به‌هیچ وجه نمی‌کوشد با اتخاذ تمهیداتی سخت‌گیرانه عموم افراد جامعه را از مواجهه با ویروس بازدارد. برعکس، با بازنگه‌داشتن فضاهای عمومی، محیط‌های فرهنگی-آموزشی و خصوصاً محیط‌های کسب‌وکارز عامدانه مردم را در معرض ویروس قرار می‌دهد. اما درعین حال می‌کوشد این فرآیند را حتی‌الامکان به‌طور هدایت‌شده انجام دهد تا بتواند پیامدهای آن را به‌نحوی مدیریت کند که آمار رسمی مبتلایان پایین بماند (برای اجتناب از بروز وحشت عمومی و عوارض آن) و نیز شمار مرگ‌ومیر (تا جای ممکن) کاهش بیابد.

یک نمونه‌ی شاخص و جالب‌توجه برای نشان‌دادن اهمیت پیشبرد سیاست ایمنی گله‌ای نزد سیاست‌مداران آلمان، رویکرد مناقشه‌انگیز آنان نسبت به مساله‌ی بستن یا بازگذاشتن مدرسه‌ها و مهدکودک‌ها در صورت نیاز به یک تعطیلی مجدد است. در حالی که پس از نخستین تعطیلی نیم‌بند سراسری (اوایل ماه آوریل، بعد از عید پاک)، تعطیلی دوباره‌ی فضاهای عمومی و محیط‌های کسب‌وکار به خط قرمزی برای نخبگان سیاسی و اقتصادی آلمان تبدیل شده بود، طی دو هفته‌ی گذشته با جهش مهیب آمار روزانه‌ی مبتلایان کرونا و افزایش بارز شمار جان‌باختگان، دولت سرانجام در روزهای پایانی اکتبر به نوع محدودی از تعطیلی موقت (تا ابتدای نوامبر) تن داد، که مستلزم کشمکش‌های زیادی با نخبگان اقتصادی^{۱۷} بود. با این همه، این محدودیت‌ها چنان نیم‌بند و نامتناسب با ابعاد کنونی رشد پاندمی هستند که اقدام اخیر دولت بیشتر نمایشی پرهیاهو برای فروخواباندن افزایش نگرانی‌های عمومی است؛ اقدامی صوری برای القای این تصور که جان و سلامت شهروندان اولویت اصلی دولت است و اینکه

^{۱۷} در هفته‌های اخیر مهم‌ترین انجمن‌های کارفرمایی آلمان (از جمله انجمن کارفرمایان صنایع فلزی) آشکارا خواستار منعطف‌سازی هرچه بیشتر قوانین کار به‌نفع کارفرمایان و کاهش دستمزدها و مزایای کارگران شدند. با این توجیه که بخش‌های تولیدی و صنعتی باید بتوانند دشواری‌های اقتصادی بحران کرونا را تاب بیاورند.

اوضاع تحت کنترل است (Don't panic). نکته‌ی قابل توجه آن است که این تعطیلی موقت نه تنها شامل حال محیط‌های کاری عمده نمی‌شود، بلکه مدارس و مهدکودک‌ها را نیز دربر نمی‌گیرد^{۱۸}. و جالب‌تر آن که همه‌ی سیاستمداران و نخبگان اقتصادی آلمان (فارغ از اختلاف نظراتشان درباره‌ی جزئیات راهکار «مدیریت بهینه‌ی» پاندمی کرونا) اساساً چنین چیزی را همچون یک خط قرمز مشترک غیرقابل بحث می‌دانند^{۱۹}. البته ممکن است نهایتاً در اثر فشار شرایط واقعی و سیر انفجاری محتمل پاندمی در هفته‌های آتی به این هم تن بدهند. اما مسأله‌ی مهم‌تر (در این بحث) فهم دلایل مخالفت سرسختانه‌ی آنهاست، چراکه عقل سلیم می‌گوید مدرسه‌ها به‌عنوان مکان‌های تجمع فشرده‌ی روزانه‌ی افراد، که به‌طور غیرمستقیم ده‌ها هزار خانواده را در هر شهر به‌هم وصل می‌کنند، از مهم‌ترین کانون‌های انتقال و گسترش ویروس هستند. کما اینکه موج دوم پاندمی در آلمان نیز کمتر از یک‌ماه و نیم پس از بازگشایی پاییزه‌ی مدرسه‌ها در گرفت. دلیل نخست این مخالفت سرسختانه آن است که با تعطیلی مدرسه‌ها و مهدکودک‌ها تحرک نیروی کار به‌طور ملموسی مختل شده و بازار کار آسیب می‌بیند. اما دلیل دوم (و شاید مهم‌تر) آن است که به‌دلیل پیوند اقتصاد سرمایه‌داری با ریتم زندگی خانوادگی (خانواده‌ی هسته‌ای)، تعطیلی مدرسه‌ها انگاره‌ی غیرعادی بودن وضعیت را در وسیع‌ترین سطح ممکن می‌پراکند، که خود زمینه‌ی بازگشت و گسترش وحشت عمومی (Panic) را مهیا می‌سازد. حال آنکه تمامی تلاش و دغدغه‌ی سیاستمداران آلمان طی ماه‌های گذشته معطوف به نرمالیزه‌سازی اجتماعی پاندمی کرونا بوده است. یعنی رساندن جامعه به این نقطه که زیستن و کارکردن و مصرف عادی در کنار خطرات هر روزه‌ی پاندمی را بپذیرد (همان‌طور که در مورد بحران اقلیمی چنین پذیرشی رخ داده است). بنابراین، مدرسه‌ها و مهدکودک‌ها خواه به‌لحاظ مادی و خواه از جنبه‌ی روان‌شناختی مهم‌ترین مکان‌ها برای حفظ و تداوم انگاره‌ی عادی بودن وضعیت هستند^{۲۰}. می‌توان دلیل سومی هم به دلایل فوق افزود و آن اینکه تداوم فعالیت روزانه‌ی مدرسه‌ها و مهدکودک‌ها تضمین می‌کند که نرخ انتقال اجتماعی ویروس با سرعت و پیوستگی «مناسبی» تداوم بیابد تا حرکت «ضروری» در مسیر ایمنی گله‌ای مختل نگردد.

^{۱۸} به این مناسبت، مرکل باز هم در تلویزیون ملی سخنرانی کرد. او در فرازی از سخنان‌اش در توضیح تلویحی چرایی تعطیل‌نشدن موقتی محیط‌های کار جمله‌ی معنادار و افشاگرانه‌ای بیان کرد: «دولت مسئول سلامتی و کار شهروندان است». بدین ترتیب، او به‌جای استفاده از واژه‌ی «اقتصاد» اصطلاح «کار شهروندان» را به کار برد. چون تنها بدین طریق است که می‌توان ضرورت حفظ اقتصاد سرمایه‌داری را پاسخ به «نیاز مردم»، و اهمیت آن را هم‌ارز با سلامت شهروندان معرفی کرد و هم‌زمان تصمیمات و اقدامات دولت را صرفاً در جهت منافع زیستی مردم قلمداد کرد. در عمل، این هم‌ارزسازی زیرکانه، مقدمه‌ای است برای توجیه اولویت بی‌چون‌وچرای اقتصاد. مرکل سپس تداوم فعالیت‌های مدرسه‌ها و مهدکودک‌ها را به‌عنوان یکی دیگر از رئوس تصمیمات دولت فدرال برشمرد، بی‌آنکه دلیلی برای آن ذکر کند.

^{۱۹} در بیانیه‌ی چندماده‌ای اعمال مجدد محدودیت‌های کرونایی در فرانسه نیز که دیروز (۲۸ اکتبر) توسط مکرون اعلام گردید، مدرسه‌ها و مهدکودک‌ها (و نیز کارخانه‌ها و بسیاری از محیط‌های کاری) در شمول تعطیلی‌ها قرار ندارند. مکرون در سخنرانی‌اش جمله‌ی سخنمایی به‌زبان آورد که در واقع عصاره‌ی مضمون این نوشتار را نیز بیان می‌کند: «اقتصاد نباید از کار بازایستد یا متلاشی شود». در محدودیت‌هایی که اخیراً دولت بریتانیا تصویب و اعلام کرده است نیز مدرسه‌ها و مهدکودک‌ها (و اکثر محیط‌های کاری) از تعطیلی مستثنی شده‌اند.

^{۲۰} به یاد داریم که چگونه حسن روحانی در موج نخست پاندمی کرونا در برابر تعطیلی مدرسه‌ها مقاومت می‌کرد و یا پس از تعطیلی اجباری، بر لزوم بازگشایی هرچه زودتر مدارس تأکید می‌نمود. به‌همین ترتیب، در شهریور امسال نیز کشاکش ملموسی بین دولت و جامعه بر سر بازگشایی مدرسه‌ها بروز یافت.

برای مثال، کریستین دورستن ویروس‌شناس برجسته‌ی انستیتو رابرت کخ و از مشاوران اصلی مجمع سیاست‌گذاری دولتی در برابر پاندمی کرونا در تاریخ ۲۷ اکتبر چنین گفته است: «هیچ راهی به‌جز تعطیلی مجدد، اما محدود و مشخص (دو تا سه هفته) وجود ندارد، تا بتوان دوباره برنامه‌ریزی کرد. بدین ترتیب، آسیب [موج دوم پاندمی] به اقتصاد به کمترین حد می‌رسد. اما باید تلاش کرد مدرسه‌ها باز بمانند». در این اظهار نظر تناقض مهمی جلب توجه می‌کند، که همانا تأکید بر بازماندن مدرسه‌ها به‌رغم تأیید آن است که «هیچ‌راه دیگری جز تعطیلی [سراسری] وجود ندارد». در اینجا مهم‌ترین ویروس‌شناس آلمان و مشاور ارشد دولت در زمینه‌ی پاندمی دقیقاً همان چیزی را می‌گوید که در هفته‌ها و روزهای گذشته مرکل و وزیر اقتصاد و وزیر بهداشت جداگانه اعلام کرده بودند^{۲۱}. همچنان‌که نخست‌وزیر قدرتمند ایالت بایرن (قطب اقتصاد آلمان) نیز عیناً همین خط قرمز را اخیراً خاطرنشان کرده است: «برای من روشن است که مدرسه‌ها آخرین جایی هستند که می‌توانند تعطیل شوند». اما ویروس‌شناس مشهور ما در فرازی از همین اظهار نظر کوتاه سرخ فهم این تناقض را هم به‌دست داده است: «بدین ترتیب، آسیب [این پاندمی] به اقتصاد به کمترین حد می‌رسد». پس، حتی برجسته‌ترین متخصص پاندمی که قاعدتاً باید در برهه‌ی اوج‌گیری پاندمی صرفاً نگران سلامتی و جان شهروندان و ملاحظات علمی مربوطه باشد، رهنمودهای کارشناسانه‌ی خود را با ملاحظه‌ی پیشینی دغدغه‌های اقتصادی مطرح و توجیه می‌کند. همه‌ی این‌ها بار دیگر نشان می‌دهد که دولت آلمان نیز به‌نوبه‌ی خود درگیر فشارها و کشاکش‌های حاد درونی‌ست که ناشی از تناقض درون‌ماندگار نهاد دولت در نظام سرمایه‌داری است: تضاد بین تعهد صوری دولت به حفظ جان شهروندان (و به‌طور کلی، حقوق بشر) و تعهد واقعی آن به حفظ منافع سرمایه و جایگاه جهانی اقتصاد ملی.

با این همه، از مجموع گزاره‌ها و استدلال‌های فوق این داعیه بر نمی‌آید که شمار واقعی مرگ‌ومیر در اثر کرونا در کشور آلمان به‌طور مهبی بالاتر از ارقام اعلام‌شده بوده است. مسلماً اختلاف بارزی در این ارقام وجود دارد (همچنان که چندی پیش چنین تفاوتی در بریتانیا علنی شد)؛ ولی نه تفاوتی چنان عظیم که در کشوری مثل ایران شاهد بوده‌ایم/هستیم. تأکید متن حاضر بر این پنهان‌کاری نظام‌مند از سوی دولت آلمان بیشتر ناظر بر دلایل بنیادی آن است که همانا اولویت منافع سرمایه از جانب دولت و حفظ برتری اقتصاد ملی تحت هر شرایطی‌ست؛ الزامی که پیشبرد شکل نسبتاً کنترل‌شده‌ای از سیاست ایمنی گله‌ای را برای این دولت گریزناپذیر ساخته است. درعین حال، این تأکید همچنین ناظر بر خطراتی‌ست که سیر آتی همین روند می‌تواند به‌همراه بیاورد. چرا که هیچ تضمینی وجود ندارد که سازوکارهای بروکراتیکی که تاکنون راهکار ایمنی گله‌ای کنترل‌شده در آلمان را تاحدی قرین «موفقیت»^{۲۲} ساختند در سیر آتی پوش پاندمی نیز همچنان کارآیی داشته باشند. خصوصاً که اینک کشور آلمان (به‌همراه سایر کشورهای

^{۲۱} مرکل به شهروندان آلمان هشدار داد که «ماه‌های بسیار سختی در پیش داریم».

^{۲۲} با فرض اینکه بتوان نرمالیزه‌سازی تلویحی مرگ سالمندان و بیماران مزمن در اثر ویروس کرونا را نادیده گرفت و از حق مسلم حیات آنان چشم‌پوشی کرد.

اروپایی) موج دیگری از شیوع پاندمی را از سر می‌گذرانند که ابعاد آن به مراتب بزرگ‌تر و ترسناک‌تر از موج اولیه (در ماه آوریل) است.

جمع‌بندی

در این متن نیازی نبود که خط‌سیر و ابعاد فاجعه‌ی انسانی‌ای که پاندمی کرونا در ایران پدید آورده را بازترسیم کنیم، چرا که این فاجعه به بارزترین شکل پیش روی همگان در جریان است و همچون «تنها دل به‌جای مانده در میدان» زبان گویای خویش است. اما تا جایی که به مضمون محوری این نوشتار مربوط است، می‌توان این جمع‌بندی را برجسته ساخت که روند شومی که شاهد پیامدهای جانکاه آن در ایران بودیم و هستیم، به‌واقع مسیر تحقق پرده‌های متوالی سناریوی ایمنی گله‌ای‌ست، که در ایران (همچون ایالات متحده و برزیل و غیره) در معنای دقیق یا مطلق این اصطلاح بر صحنه است.^{۲۳}

در این متن با تمرکز بر نمونه‌ی کشور آلمان نشان دادیم که حتی پیشرفته‌ترین اقتصادهای دنیا که هنوز بازمانده‌ای از سنت‌های دموکراتیک و نهادهای مردمی و رسانه‌های آزاد را در خود حمل می‌کنند، بنا بر ریشه‌مندی ژرفشان در ملزومات حیات سرمایه‌دارانه و مناسبات جهانی قدرت، در مجموع همان مسیر سیاست ایمنی گله‌ای را دنبال می‌کنند، گیریم با محدودیت‌های عینی جدی در پیشبرد تمام‌قد آن مواجه بوده‌اند. بنابراین، جای شگفتی نیست که نظام سیاسی حاکم بر ایران که حفظ و حرمت جان شهروندان هیچ‌گاه محلی از اعراب برایش نداشته، و در عین حال به‌مدد فضای خفقان و دستگاه عظیم سرکوب هیچ مانعی پیش روی خود نمی‌بیند، در اجرای بی‌مهار چنین سیاستی تردیدی به خود راه نداده است. نگاهی به آمار جهانی تلفات انسانی کرونا به‌خوبی گویاست که چگونه وضعیت ایران در این زمینه (حتی صرفاً بر مبنای آمارهای دولتی) رکوردی جهانی بر جای گذاشته است. اما از سوی دیگر، می‌دانیم که دولت ایران به‌مثابه‌ی مرکز ثقل الیگارش‌ی اقتصادی-سیاسی حاکم، بنا بر ناکارآمدی ژرف و مزمن و فساد ساختاری‌اش خود محرک اصلی تجمیع و تشدید بحران‌های پیاپی بوده و در مقابل، اولویت اصلی‌اش همواره تضمین بقای وجودی خویش بوده است، که عمدتاً از طریق بسط اقتدار نظامی-امنیتی‌اش در سطوح داخلی و منطقه‌ای تأمین می‌شود. در نتیجه، از همان آغاز بدیهی بود که دولت در مواجهه با پاندمی کرونا و بحران فراگیر ناشی از آن، راهی جز روبرگرداندن در پیش نخواهد گرفت^{۲۴}؛ و این همان رویه‌ای‌ست که بارها و به‌سهولت در برابر فجایع به‌مراتب کم‌دامنه‌تری چون سیل و زلزله تکرار

^{۲۳} وقتی از زبان برخی مسئولان و نخبگان دولتی می‌خوانیم که «احتمالاً تاکنون حدود ۳۵ میلیون نفر در سطح کشور به ویروس کرونا مبتلا شده‌اند» نمی‌توانیم خرسندی پنهان حاکمان از دلالت ضمنی این گزاره را متصور نشویم. چون از دل این گزاره، این اندیشه‌ی شوم حساب‌گرانه بیرون می‌زند که «تا ۸۵ میلیون نفر راه درازی نمانده است!».

^{۲۴} با در نظر گرفتن حضور بحران‌های پیشینی چندگانه در جامعه‌ی ایران و نیز خودویژگی‌های تاریخی نهاد دولت در ایران، قابل‌تصور است که حتی با رعایت فرضی بهترین تدبیرهای علمی نیز تلفات پاندمی کرونا در ایران بیش از میانگین جهانی می‌بود. با این‌همه، نتایج این وضعیت فرضی می‌توانست به‌مراتب بهتر از پیامدهای کنونی و آتی سیاست ایمنی گله‌ای باشد.

کرده است. بنابراین، درحالی که دولت به مبنایی شبه‌علمی و توجیه‌گر برای قالب‌بندی این مشی فراربه‌جلو در مواجهه با پاندمی کرونا نیاز داشت، سیاست ایمنی گله‌ای همچون امدادی غیبی از راه رسید. بسیاری از اقدامات یا در واقع انفعالات شگفت‌آور دولت در رابطه با پاندمی از اسفندماه (از روزی که انکار پاندمی دیگر ممکن نبود) تاکنون با در نظر گرفتن کاربست حداکثری همین سیاست قابل‌فهم می‌گردد. و در همین راستا، تغییر نام «ستاد ملی مقابله با کرونا» به «ستاد ملی مدیریت کرونا» در اواخر اسفند معنای مهم افشاگرانه‌ای می‌یابد.

اما اگر در بسیاری از کشورهای غربی اجرای سیاست ایمنی گله‌ای - به سان چشم‌انداز «مطلوب» طبقه‌ی حاکم - در عمل در شکلی کمابیش نسبی و هدایت‌شده و با رعایت تمهیدات متعدد پیش رفته است، اجرای این سیاست در ایران با هیچ مرز و تمهیدی (جز تحریف و دروغ و پنهان‌کاری) مواجه نبوده است.^{۲۵} دولت در مجموع کنار نشسته است و هیچ‌کاری جز مهندسی آمار و ارقام و پنهان‌سازی مستمر حقیقت از مردم انجام نداده است. البته دقیق‌تر که نگاه کنیم، خواهیم دید نخبگان ارشد ستاد ملی «مدیریت» کرونا، شامل وزیر بهداشت و معاونانش و دیگران ضمن مشارکت فعال در پیشبرد این سیاست، فعالیت‌های قابل توجه دیگری هم داشته‌اند: آنها پس از رشد پایدار شمار مرگ‌ومیر، از یک‌سو بی‌وقفه به نكوهش مستمر ناآگاهی و بی‌مسئولیتی مردم پرداخته‌اند؛ و از سوی دیگر به تدریج زبان به انتقاد از سیاست‌های دولت هم «به‌شدت» گشودند و متناسب با تشدید بحران بر غلظت انتقادات و یا افشاگری‌های انتقادی خویش افزودند. این‌گونه فعالیت‌های رسانه‌ای دولتیان، بخشی از یک ترفند عام دولت در سال‌های اخیر در جهت ادغام نقش‌های عامل و داور است، تا از این طریق کنش و گفتار انتقادی (از جایگاه بیرون از دولت یا اپوزیسیون) بی‌معنا گردد و جامعه هرچه بیشتر در موقعیت انفعالی قرار گیرد. برخی از این نخبگان دولتی اخیراً حتی ضمن افشاگری‌های عجیب (ولی حساب‌شده) در خصوص ارقام واقعی تلفات کرونا^{۲۶} و با ابراز تاسف عمیق از شمار بالای جان‌باختگان، به‌نوعی به‌جای جامعه سوگواری هم می‌کنند. با این اوصاف، دولت می‌کوشد نه فقط کارکرد اجتماعی-سیاسی نقادی بلکه

^{۲۵} برخی نخبگان ارشد دولتی بارها به جامعه «اطمینان خاطر» داده‌اند که «تاکنون هشتاد درصد مرگ‌ومیر کرونا مربوط به سالمندان و بیماران مزمن بوده است». آنها با بیان چنین گزاره‌هایی به‌واقع رگه‌های فاشیستی نظام سیاسی حاکم بر ایران را افشا می‌کنند. چون تنها در نظام‌های فاشیستی است که جان و منزلت شهروندان مرتبه‌بندی می‌شود.

^{۲۶} اخیراً گزاره‌ای از زبان تعدادی از نخبگان دولتی تکرار شده است مبنی بر آن که شمار واقعی جان‌باختگان کرونا بین دو تا چهار برابر آمار اعلام‌شده‌ی رسمی است. و نیز بر اساس گزارش اخیر سازمان ثبت احوال کشور، معلوم گردید که تعداد درگذشتگان چهارماهه‌ی نخست سال جاری حدود ۹۰ هزار نفر بیش از دوره‌ی مشابه در سال قبل است. اما تفاوت زیاد آمار رسمی و ارقام واقعی در خصوص مرگ‌ومیر ناشی از کرونا (اینکه فعلاً تنها نوک کوه یخ پیداست) دقیقاً همان چیزی است که بسیاری از کارشناسان مستقل و فعالان سیاسی از ماه‌ها پیش درباره‌ی آن روشنگری کرده‌اند. پس، بیان کنونی آن از زبان نخبگان و مسئولان دولتی، آن هم پس از ماه‌ها انکار سرسختانه‌ی این‌گونه تشکیک‌ها، نشان‌دهنده‌ی آشفتگی آنان با حقیقت نیست؛ بلکه دولت از این طریق اذهان عمومی را برای آشکار شدن آتی و ناگزیر ابعاد واقعی مرگ‌ومیر کرونا آماده می‌سازد تا خشم عمومی از هم اینک به مهار درآید. از سوی دیگر، بیان نیمه‌رسمی این آمار از سوی مقامات دولتی، گامی «ضروری» برای نرمالیزه‌سازی هرچه بیشتر بحران کرونا و خوگردن مردم به پیامدهای انسانی ناگزیر سیاست ایمنی گله‌ای است، که بخش هولناک‌تر آنها هنوز در راه است. با در نظر گرفتن این برآوردهای جدید، شمار تاکنونی جان‌باختگان کرونا در ایران دست کم به صدهزار نفر می‌رسد. [و این رقم بی‌اختیار یادآور خبر هولناک ولی غیرموتقی است که در اوایل فروردین در فضای مجازی می‌چرخید: این که دولت تعداد یک‌میلیون کاور مخصوص برای دفن مردگان کرونا سفارش داده است.]

کارکردهای جمعی سوگواری را نیز مصادره نماید، تا برای اکثریت جامعه «فعلی» جز مردن از/در ستم باقی نماند یا قابل تصور نباشد.

اینک ما از رویارویی روزمره با این حجم از مرگ کمابیش بی‌حس شده‌ایم، همچنان که از ناتوانی خویش. ترس و وحشت عظیمی که مستمر گردد، یا تجربه‌ی مداوم حس ناتوانی و استیصال، می‌تواند به بی‌حسی و بی‌تفاوتی بیانجامد که خود البته سازوکاری دفاعی‌ست. حال آنکه در یک دوزخ عمومی جستجوی مامنی فردی بیهوده است. درمقابل، برای موثرسازی سازوکارهای «دفاع از خود» باید آنها را به سطحی آگاهانه برسانیم و خصوصا با فرآیندی جمعی پیوند بزنیم. شاید سوگواری جمعی نخستین گام در این مسیر باشد، چراکه روزمرگی هولناک فاجعه را به‌چالش می‌گیرد و پیوندهای جمعی را بازسازی می‌کند.

بی‌گمان بحران‌های بزرگ‌تر و مهیب‌تری برای جامعه‌ی ایران در راه‌اند؛ و بر کسی پوشیده نیست که تجارب و کارنامه‌ی جمعی ما در رویارویی با بحران رنج‌بار کنونی نوع مواجهات ما با بحران‌های آتی را رقم خواهند زد. در این موقعیت مشخص، که نه فقط با خطرات عینی پاندمی کرونا بلکه همچنین با پیامدهای مرگ‌بار سیاست ایمنی گله‌ای و تشدید آن‌ها در اثر انبوه معضلات و کاستی‌های پیشین روبرو هستیم، نقد و کنش‌رهایی‌بخش نمی‌تواند معطوف بدان باشد که دولت باید چنین و چنان می‌کرد یا بکند. بیگانگی مطلق دولت ایران با رنج‌های مردم درست همانند خود آن رنج‌ها واقعی و دیرینه است، چه خود عامل اصلی این رنج‌ها بوده و هست.^{۲۷} مسأله‌ی اصلی وارسیدن انتقادی آن است که ما چه می‌توانستیم و نکردیم و اکنون چه می‌توانیم بکنیم و از کجا باید آغاز کنیم. در میانه‌ی این بحران چندسویه و فراگیر، شدت رنج همگانی اگر با تامل انتقادی و جمعی همراه گردد می‌تواند به بیداری بیانجامد؛ به عزم جمعی برای تغییر، و سازمان‌یابی در جهت آن. به‌گواهی تجارب متعدد تاریخی هر بحران ژرف اجتماعی-تاریخی، توأمان عرصه‌های امکان را نیز می‌گسترده. وقت آن است که از این کابوس‌ها گردیم.

نهم آبان ۱۳۹۹

* * *

^{۲۷} هم اینک دولت ایران در کمال آسودگی به «کارهای مهم‌تر» یا همان اولویت‌های اصلی خویش مشغول است. از جمله، بازتجهیز تاسیسات غنی‌سازی اورانیوم در نطنز و ایمن‌سازی آنها در عمق زمین؛ و هم‌زمان، گسترش دامنه‌ی عمل‌کرد ماشین سرکوب از طریق تجهیز و بازسامان‌دهی هدف‌مند نیروهای سپاه پاسداران و بسیج برای مقابله با پیامدهای سیاسی بحران چندلایه‌ی کنونی.

From Herd-Immunity to Struggle for Emancipation



David Alfaro Siqueiros, 1961: Struggle for Emancipation

A. Hosouri

kaargaah.net